اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 والعجب من صاحب المباحث المشرقیة مع تفطنه بهذا الأصل حیث ذهل عنه حین أقام حجة علی إثبات الهیولی و قد أهمل فی إعماله.

 بحثی كه مرحوم آخوند مطرح كرده بودند راجع به كیفیت إعمال فصل و عدم إعمال جنس در تشكّل بود، فرمودند كه جنس فی‌حدنفسه تحصّلی ندارد و تحصّل و تعین از ناحیة فصل اعمال می‌شود و اگر قرار باشد كه خود جنس فی‌حدنفسه، یعنی نفس طبیعت نوعیة كلیه فی‌حدنفسه اقتضای فصل و تعین را بكند بنابراین باید خود جنسیت همة فصول را در یك تعین واحد جمع بكند زیرا تمایزی بین فصل و فصل دیگر در اراده و اختیار جنس نیست، پس اگر جنس بخواهد فصل را به وجود بیاورد، لازمه‌اش اجتماع فصول متعدده در نوع واحد است و اگر خود این جنس یك فصلی از فصول را بخواهد یعنی مقتضی برای یك فصل باشد، این هم به یك اشكال دیگری برمی‌گردد و آن این كه یك فصل بتواند خودش منوِّع همه انواع باشد زیرا وقتی كه اقتضای یك فصل را می‌كند آن به همان كیفیت، تعین پیدا كرده است و شیء دیگری نمی‌تواند مقتضای برای إعمال جنسیت باشد و خود جنس وقتی كه فصل را محقق می‌كند و بواسطة تحقق فصل صورت نوعیة خارجیه تشكیل می‌شود دیگر باید این نوع همة انواع را در بر داشته باشد كه این هم طبعا خلاف است.

 از اینجا استفاده‌ای كه می‌شود این است كه صورت نوعیه كه مقتضی استجلاب این جنس است، بواسطة إعمال فصل تحقق پیدا می‌كند، یعنی فصل، جنس را كه در ذاتش فقر و نیاز است و استجلاب برای علت هست در ذات خودش، فصل این نیاز را می‌آید برطرف می‌كند و آن جنس را به همان كیفیت خودش درمی‌آورد، جنسی كه مبهم بوده و مقتضای ابهامش همان نیاز و احتیاج است. این مطلب تمام شد و مرحوم آخوند با كلام فخر رازی تتمه‌ای برای این مطلب ذكر می‌كنند، ایشان می‌فرمایند: فخر رازی در اینجا اشتباه كردند و با اینكه خود ایشان معترف هستند به اینكه خود جنس ابهام دارد و تعین ندارد، تعجب است كه در باب صور فلكیه چطور قائل به تحصّل جنس شدند و در باب اثبات حجت بر وجود هیولا آمدند مطلب را به این كیفیت نقل كردند كه از آنجایی كه جسم اقتضای كیف و كم را می‌كند بنابراین اقتضای كم و كیف یا به خود جسمیت برمی‌گردد كه باید همه‌جا این مساله وجود داشته باشد، در حالتی كه در جاهایی ما می‌بینیم كه خود جسمیت اقتضای كم و كیف و مقدار و شكل را ندارد و یا اینكه بواسطة امر حالّی در او باید باشد كه این امر حالّ مقتضی این مساله باشد همان اشكال در اینجا به وجود می‌آید، چون آن امر حالّ در جسمیت این مادة بر فلكیت در آنجا خود این امر حالّ دیگر تفاوت نمی‌كند از نقطة نظر امور و كلی بودن خودش كه چه امری هست؟ همان در همه‌جا ممكن است به یك نحوی وجود داشته باشد یا امر مباینی كه این امر مباین چگونه می‌تواند تأثیر بگذارد از اینجا ایشان اثبات كردند كه باید این مساله شكل و مقدار به خود فلكیت و جسمیت او برنگردد بلكه به محلّ این كه یك محلّ متحصّل است باید برگردد كه همان هیولای اولیه در صور فلكیه و اجرام باشد، البته در مساله فلك و اینها كه حالا این مساله قدیم الجدوی است كه ما بخواهیم راجع به این قضیه صحبت كنیم كه حقیقت افلاك چیست؟ و به چه كیفیتی است؟ مجمل صحبت اینكه نه آنچه كه قدما گفتند می‌توان به آنها اعتماد كرد، كه حقیقت فلك را یك امر رقیقی می‌دانند كه عبارت از هیولای اولیه است كه از آن هیولا این اجرام همه تشكیل شدند البته به این كیفیت می‌دانند كه خب در این بحث است كه آن هیولا كه شما این را ماده‌المواد برای اجرام سماوی می‌دانید آن ماده‌المواد از نقطة نظر ماده بودن چه تحقق خارجی می‌توانند داشته باشند و در تحت چه ماده‌ای اینها قرار دارند؟ آیا آنها جزء لا یتجزی دارند یا اینكه بسیط هستند، در بساطت خودشان چگونه ما حكم می‌كنیم؟

 امروزه كه مسالة بساطت دیگر بطور كلی با این مسائل فیزیكی جدید منتفی است و تركیب در اشیاء آن مقتضی است و حتی در پروتون و الكترون هم در آن هم مساله، مساله تركیب است الا اینكه آن تركیب در آنجا به صورت فرض بكنید كه یك ماده فشرده‌ای در می‌آید كه اسمش را انرژی می‌گذارند و بواسطة شكستن آن ماده خارج می‌شود باز این مساله تركیب در اینجا وجود دارد، ما نمی‌توانیم این مساله را انكار كنیم، یعنی از نقطة نظر تكنیك خارجی گرچه نتوان نسبت به این مساله دست یافت ولی از نقطة نظر عقلی شما یك حدّ یقفی برای تجزیه اشیاء نمی‌توانید قائل بشوید، اما در مورد مساله جدید كه این حد و حسابی نمی‌تواند داشته باشد و الان هم قضیه ردّ شده است.

 در آن واقعه‌ای كه می‌گویند اصل اولی اشیاء یك انفجار بزرگی بوده و از آنجا اشیاء همه به وجود آمدند خب آن نقطة انفجار چی بوده؟ گاز بوده، ماده بوده مثلا چه نحوه‌ای بوده این یك حدس و تخیلاتی است كه از آن حدس و تخیلات یك برداشت‌هایی می‌شود و بعد هم بعد از یك مدتی رد می‌شود چطور در قضیه بیلمنگ دارد این قضیه رد می‌شود الان دیگر خیلی به این قضیه توجه نمی‌كنند گرچه كتابهایی در این زمینه نوشته شده، اشكالی كه در اینجا هست این است كه واقعیات خارجیه اینطور نیست كه برای ما همه ملموس باشد، وقتی افرادی كه اینها بهره‌ای ندارند اینها می‌آیند به مسائل وحیانی از طریق به دست آوردهای امروزی اشكال می‌گیرند این نقطه به این اشكال بر می‌خورد كه شما كه در اینجا قائلید به اینكه علوم جدید این فرض كنید سبع سماوات و هفت آسمان را دیگر قبول ندارد و رد می‌كند از كجا شما این مساله را می‌گویید؟ از كجا شما قائل هستید به اینكه این سبع سماواتی كه در آیه قرآن هست این سبع سماوات با توجه به مسائل جدید كه فقط تا آنجایی كه انسان ماده باشد باید در محیط ماده و جرم قرار بگیرد و این جرم غیر از این نیست پس بنابراین تا هرجا می‌رویم همین جرم وجود دارد همین جرم در اینجا برقرار است خب این یك آسمانش آن شش‌تای دیگرش در اینجا چه ماهیتی می‌تواند داشته باشد؟! اگر منظور از آسمان سماوات و اجرام سماوی است خب اینها بواسطة وسائل جدید مشخص می‌شود حالا هرچه ما دورتر برویم می‌گویند یك سیارات و ستارگانی كشف می‌شود و همه اینها در این مساله قرار می‌گیرد، یعنی در مساله جرمیت اجرام سماوی در این قضیه همه وجود دارند، اینكه ما رسیده باشیم به یك عالمی كه خارج از این جرمیت باشد طبعا نتایج علوم جدید این مطلب را نمی‌رساند، آنچه كه می‌رساند این است كه اینها طبقاتی دارندبعضی دورترند، بعضی نزدیكترند بر حسب آن مدار خودشان نسبت به زمین فاصله دارند، بنابراین این سبع سماوات در قرآن نمی‌تواند معنایی داشته باشد، البته ما در همان بحثی كه در مساله افق وحی داشتیم آنجا مطرح كردیم كه مساله سبع سماوات بطور كلی به سبع سماوات سِفلی و عِلوی برمی‌گردد و دلیلش كه همان آیه (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ)[[1]](#footnote-1) است كه در آنجا این رجم شیاطین بواسطة ارتباط بین شیاطین و بین اجرام سماوی، این ارتباط یك ارتباط مكانی نیست كه حالا این اجرام سماوی شیاطین، قدرت پروازشان و حركتشان در فرض بكنید كه یك محدوده باشد دیگر آن سطح پرواز اینها از آن محدوده بالاتر نرود، زیرا در آنجا دارد كه (لا يَسَّمَّعُونَ إِلَي الْمَلَإِ الْأَعْلي وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ)[[2]](#footnote-2) اینها نمی‌توانند نسبت به ملاء اعلی نفوذ كنند و از مطالب و جریاناتی كه بر این عالم هست نسبت به آنها اطلاع پیدا كنند خب طبیعی است كه این مسالة تقدیر امور و تمشیت امور در مسائل ماده و عالم ماده خارج از این قوانین سماوی و مادی و اینها هست، این باید در عالم مشیت و ملكوت و اینها این قضیه باید در آنجا شكل بگیرد نه در كره زهل و عطارد و كهكشان راه شیری اینها كه جای تصمیم‌گیری و تقدیر و اراده نیست كه بخواهد در آنجا این قضایا تحقق پیدا كند پس این كه دارد (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ) این دلیل بر این است كه منظور از سبع سماوات، آن سماء دنیا است (لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا) آن سماء دنیا همین عالم اجرام هستند، این عالم اجرام این عالم سماء دنیاست و شش آسمان دیگر، آسمانهای مثال و ملكوت سفلی و عُلیا و عالم جبروت و لاهوت و اسماء كلی و بعد هم دیگر همان مساله ذات كه آن مافوق عالم است و اطلاق عالم بر آن مرتبه اطلاق صحیحی نیست چون محدودیتی ندارد این مساله خودش فی‌حد نفسه می‌رساند.

 تلمیذ: پس عالم ذات چه می شود؟

 استاد: شش تا خود آن عالم عقل كلی كه مقام واحدیت است هفت تا و بعد هم آن ذات است، كه دیگر عالم به حساب نمی‌آید لذا هفت‌تا درست شد، ماده، مثال، ملكوت سفلی، ملكوت عُلیا، جبروت و لاهوت و عالم عقل همان مقام ذات هفت‌تا، این مساله، مسالة خیلی روشنی است یعنی من گمان نمی‌كنم اصلا نیازی به این طرف و آن طرف دویدن و گریبان چاك زدن باشد نكته‌ای كه در اینجا هست این است كه گیرم بر اینكه ما این مطلب را نپذیریم یا اینكه شما آقا این حرفها را از كجا در آوردید؟ شما خودتان می‌گویید كه این عوالم اینجاست ما كه از آیات قرآن و روایات و این مسائل استفاده می‌كنیم حالا بگوییم نه این نیست منظور از سماء دنیا همین آسمانی است كه ما داریم ستارگانش را می بینیم می‌بینیم و آن سماوات دیگر را نمی‌بینیم حالا یا توسط دستگاههایی باید باشد و دیده بشود یا اینكه نه اصلا بطور كلی قابل دیدن نیست صحبت در این است كه علم همیشه اثبات می‌كند، علم حق رد كردن و نفی كردن كه ندارد، شما می‌گویید این آسمان تا جایی كه علم ثابت كرده همین است می‌گوییم بسیار خب از كجا غیر از این نیست!؟ آن را به ما بگویید شما با چشمهای تلسكوپی‌تان هی می‌آید بدست می‌آورید الان فلان ستاره هم كشف شد و چند سال نوری با زمین فاصله دارد خیلی خب ما این را قبول داریم این را هم گذاشتیم روی بقیه ستاره‌های زمین خب حالا عالم تمام شد، نه حالا چند سال دیگر هم صبر كنید ممكن است یك طور دیگر ما فرض كنید یك تكنولوژی ما به یك حدی برسد كه ما بتوانیم در این صورت یك افق دورتری از اجرام كشف كنیم، خب می‌گوییم آن هم الان گذاشتیم رو تا صد سال دیگر را هم گذاشتیم رو، تا هر جا بروید، طوری نمی‌شود قضیه یك كره به كرات دیگر اضافه می‌شود یا یك ذوزنقه به ذوزنقات دیگر اضافه می‌كنیم یا یك مكعب به مكعبات دیگر اضافه می‌كنیم اینها همه درست ولی آخرش چه می شود؟

 آیا علم می‌تواند بگوید كه غیر از این جرم، آسمان دیگری و سماء دیگری كه ما فوق این جرم ظاهر و قابل مشهود است آیا می‌تواند او را نفی كند و به او برسد یك همچنین وقتی شما نمی‌توانید ثابت كنید چطور می‌گویید هفت آسمان نیست، لعل اینكه ما آنچه كه محیط بر این اجرام سماوی هست یك جرم دیگری است كه آن جرم دیگر از تكنولوژی بشر الان به دست نمی‌آید، ممكن است فردا به دست بیاید، از عهده كشف آن جرم دیگر مماثل كه به عبارت فلاسفه هیولای برای این اجرام هستند از آن عاجز است، وقتی تكنولوژی عاجز باشد چطور شما می‌آیید رد می‌كنید؟! از كجا شما می‌آیی این اجرام و این آسمان در محدودة اجرام همین است و جز این نیست این جز این نبودن از كجا؟ تكنولوژی شما به این مساله نرسیده ولی اینكه نیست از كجا آمده بله می‌گوییم آقا الان فرض بكنید از انعكاس نور در تجهیزات جدید كشف می‌كنند از اینكه فلان ستاره هم باید در آنجا باشد می‌گوییم روی چشممان بسیار خب، اما اینكه بعد از این عالم عالم ماده باشد یك عالم دیگری كه محیط به این باشد و در آن احاطه، صورت جرمیت شكل دیگری داشته باشد آن را از كجا شما نفی می‌كنید؟! بحث در اثبات نیست بحث در نفی او است و مافوق او وجود نداشته باشد و مافوق او وجود نداشته باشد تا ا ینكه برسد به هفت تا، این را از كجا شما رد می‌كنی وقتی اینطور شد آن وقت می‌آیی سراغ آیه قرآن بیچاره می‌گوییم كه آیه قرآن اشتباه است، آیه قرآن بر اساس چیست؟ بر اساس نمی‌دانم بطلمیوسی درست شده آیه قرآن بر اساس فرهنگ آن زمان این آیه تدوین شده، پیغمبر خبر نداشته كه مثلا این تكنولوژی جدید می‌آید و پرده از این معما بر می‌دارد و همه آیات را باطل می‌كند و پیغمبر فكر امروز نبوده، چشمش فقط یك متر جلوتر را می‌دیده اصلا پیغمبر چه می‌دانسته تلسكوپ چیست؟ فقط جلوی چشم آن موقع عینك هم تازه نبوده، این آسمان و ستاره‌هایی كه می‌بینیم فقط همین است.

اگر می‌کرد درویشی نگاهی‌ \*\*\* در این دریای قلدر الهی

کواکب گوهری دید شب افروز \*\*\* که شب از نور ایشان بود چون روز

تو گفتی اختران استاده اندی‌ \*\*\* زبان با خاکیان بگشاده اندی

که ای خاموش دلان بیدار باشید \*\*\* در این درگه بسا هشیار باشید

از آن چرخه که گردان زن پیر \*\*\* نشان چرخ چرخنده همی گیر

 التفات فرمودید این وضعیتی كه الان شما دارید مشاهده می‌كنید مال همان وقتی است كه ما نگاه می‌كردیم و آن سو چشممان به ما به قول بچه لات‌ها این داش‌ها قد می‌داد، آن قدر كه سوی چشم ما قد می‌دهد بدون عینك آن هم زمان پیغمبر كه عینك نبوده چیزی نبوده فقط همین، آنچه كه در محدوده فكر ماست همین چیزهایی است كه داریم می‌بینیم و پیغمبر هم آمده گفته سبع سماوات یعنی آنی كه نورش خیلی زیاد است مثل ماه و خورشید كه خیلی چشم آدم را می‌زند آسمان اول آنی كه ستاره‌ای كه نورشان زیاد است آسمان دوم و همینطور تا ستاره‌ای كه نورش كم است آن اسمش را هفتم می‌گذاریم و بعد هم می گوید (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ) آنجا گیر می‌كند پس این آیات را كنار بگذاریم این شر و برهای جدید واقعا نمی‌دانم از كجا درآمده؟ اصلا من وقتی این مطالب را می‌خوانم جدا به جان شما تهوع پیدا می‌كنم باور نمی‌كنید یعنی از این همه خریت بشر كه بیاید مثلا به اینجا برسد كه بیاید یك همچنین واقعا مزخرفاتی را فرض كنید بگوید و آخر اینها هذیان است واقعا من نمی‌دانم این مردم عقلشان كجا رفته آخر هذیان دارد می‌گوید، بابا فیزیك آمده ثابت كرده كه این اجزاء سماوی هست و این فرض كنید انتها ندارد خیلی خب این مقدار را ثابت كرد اما اینكه بعد از این چیز دیگری است این را دیگر نمی‌تواند نفی كند بگوید همین است و غیر از این نیست، این می‌گوید من تا اینجا رسیدم خب از این به بعدش به من ارتباط ندارد می‌گوید بقیه‌اش به قرآن مربوط است چرا دیگر باید بیاییم رد كنیم و حالا كه رد كردیم بگوییم اشتباه است و حالا كه اشتباه است بگذاریم كنار پس بنابراین قرآن از حجیت ساقط می‌شود، وقتی از حجیت ساقط شد مربوط به فرهنگ همان زمان است، مردم بیایند برای خودشان اخلاق درست كنند، احكام درست كنند بایدها به قول امروزی‌ها بایدهاونبایدها.

 حوزه ما هم باید و نباید در آورده، واجب و ضرورت و حرمت را برداشته، نشست، ساختمان كه نشست می كند نشست درباره بایدها و نبایدها، من وقتی اینها را می‌خوانم جداً هرچی خوردم برمی‌گردانم آخر شما چرا؟ شما دیگر چرا؟ نشست درباره ...، دیدید یكی یك جایی می‌نشیند و نشست‌ها و این ساختمان نشست كرده، پل نشست كرده، نشست‌ها درباره بایدها و نبایدها، ترجمه را می‌گویند برگردان، اه اه بابا تو همین حوزه می‌گویند برگردان، دور برگردان دیدید، آخر آدم بیكار معمم و عمامه به سر برگردان یعنی برگشت ترجمه به معنای برگشت نیست، ترجمه یعنی تغییر، تغییر از صورتی به صورتی دیگر، نه اینكه برگشتن برگشتن را اینطوری شما ایستادی رویت را كردی حالا پشتت را می‌كنی به یكی دیگر این را می‌گویند برگردان، حالا فهمیدید ترجمه چیست جناب آقا؟ فرهنگ سرا داریم؟ فرهنگستان داریم استان و استان و استان و از این حرفها زیاد داریم جدا نمی‌دانم اینها صبح كله و پاچه خورند می‌آیند اینها را درست می‌كنند هلی‌كوپتر، چرخ‌بال اه‌اه تو را به خدا هلی‌كوپتر به این قشنگی یك اسم هلی‌كوپتر این چرخ‌بال و دُم‌بال و اینها چیست؟ واقعا درآوردند ما تازه افتخار می‌كنیم بهترین ملل دنیا هستیم از نظر هوش و حواس و فَراست و فلان و این چیزها هلی‌كوپتر را برداشتند چرخ‌بال، برگردان، چرخ‌بال چی‌چی فلان اینقدر دیگر افتضاح قضیه درآمده من در تلویزیون می‌دیدم با هم صحبت می‌كردند آن مجری هم صدایش درآمده می‌گوید آخر بابا این دیگر مشكل ندارد آن هم می‌گوید بله این البته دیگر خیلی مشكل ندارد یعنی دلیلی ندارد بر اینكه این كلماتی كه مردم مأنوس هستند و در فرهنگ رفته الان خیلی از كلمات ما وارد فرهنگ شده همین كمیته، كمیته لغت چیست؟ یك لغت فرانسوی است یعنی چی؟ یعنی یك نهاد امنیتی كمیته یعنی نهاد امنیتی خب حالا این كمیته را عوض كنیم بابا كمیته شده اسم و الان كمیته فلان كمیته امداد، كمیته نمی‌دانم چی اشكال ندارد، خب مثلا فرض كنید انسان بیاید با آن لغاتی كه چیده، و از همه مهم‌تر و مصیبت ما آنجایی است كه كلمات عربی دارد عوض می‌شود و اصلا بطور كلی از اذهان دارد كنار می‌رود خطر آنجاست، والا حالا یك كمیته، چرخ‌بال، گردبال و بال بال و از این حرفها زدن كه خب این مشكلی نیست، موبایل را برداشتند كردند همراه، آخر تلفن همراه خب موبایل اسم خودش هست حالا این تلفن همراه شما همراهتان نباشد موبایل نیست، من كه همراهم نیست البته الان هست چون مجبور بودم والا اغلب در بیست و چهارساعت شاید ده دقیقه این تلفن همراه همراه ما نباشد روی میز است و برای خودش هم زنگ می‌زند و ما هم كاری نداریم كی زنگ می‌زند بعد خودش خسته می‌شود و دیگر نمی‌زند هر وقت هم حال داشتیم می‌رویم یك نگاه می‌كنیم ببینیم آنجا كی است اسمش افتاده و آن را برش می‌داریم جدا می‌گویم من گاهی از اوقات كه خیلی از اوقات اتفاق می‌افتد حال یك سلام كردن هم ندارم، یعنی سلام علیكم و رحمی اللَه حال یك گفتن سلام علیكم را ندارم زنگ می‌زند جلوی چشمم هم هست و می‌بینم، نه اینكه نبینم اینكه بردارم بگویم سلام علیكم آقا حوصله ندارم حال ندارم را ندارم می‌گذارم برای خودش می‌زند و مشكلی هست و مطلبی هست و بعد هم خب حالا تلفن همراه خب موبایل می‌گوییم این دیگر چانه‌مان كه طوری نمی‌شود، همانطوری كه از فارسی آنجا می‌رود، كلماتی كه در آنجا وضع شده آن كلمات هم اینجا باید باشد چه حالا هویت‌مان را از دست می‌دهیم انشاءاللَه خیلی هم باهویت هستیم [مخصوصا این دوره و زمانه و هویت‌مان و ترس از نگرانی داریم كه این هویت‌مان و خیلی برایمان هویتی مانده، خیلی نگرانش هستیم كه این یك وقتی یك طوریش بشود] دیگر علی‌كل حال اینها چیزهایی است كه یك مقداری از بی‌كاری این مسائل برای انسان حاصل میشود، آقا باید عبارات عربی باشد، همان كلمات خودش اصلا شیرینی این فرهنگ‌ها به دخالت دادن لغات دیگر و هضم كردن آن لغات دیگر در فرهنگ است، چه عیبی دارد كه در فرهنگ ما آن الفاظی كه مربوط به زبان انگلیسی است در فرهنگ ما آن الفاظ وجود داشته باشد، و آن الفاظی كه مربوط به زبان عربی است در فرهنگ ما وجود داشته باشد در آنجا هم همینطور آنجا هم در عربی هم خیلی از الفاظ فارسی بوده رفته در آنجا معرب شده حالا آنها بیایند عوض كنند ما بیائیم پان‌ایرانیسم درست كنیم آنها بروند پان‌عربیسم درست كنند آن خارجی‌ها هم بروند پان آلمانیسم درست بكنند و پان پان و اینها همه چیزهایی است كه باعث دورشدن ما از خود می‌شود باعث دورشدن ما از آن هویت انسانی ما می‌شود، به جای اینكه ما ملت‌ها بیائیم و بر سر یك سفره بنشینیم و در یك مجموعه قرار بگیریم و همه با هم در یك جریان واقع بشویم، نه آن جریانی كه اعتقاد ما را زیر سوال ببرد بلكه آن جریانی كه نقاط انسانی ما را تحریك كند و مسائل انسانی ما را بوجود بیاورد و روی آن تأكید بخواهد بشود آن وقت در اینجا چه فرقی می‌كند بین شیعه و سنی و یهود و نصاری ما با یهود و نصاری مساله ما مساله وحدت شیعه و سنی اگر باشد چرا با یهود و نصاری نباشد چرا؟ چه فرقی می‌كنند با ما؟ ما در مسائل اعتقادی اصلی خودمان ما با اهل تسنن اختلاف داریم ولی می‌گوییم اختلافات كنار گذاشته بشود در آن مجموعه كه خب رسول خدا پیغمبر ماست، قرآن كتاب ماست، مكه قبله ماست و امثال ذلك این نقاط و این نكات اینها مد نظر قرار بگیرد و بعد آن جهت وحدت و اتصالی كه در اینجا برقرار می‌شود آن وحدت و اتصال بیاید و كم‌كم آن روح اعتلاف را ایجاد كند، آن وقت چقدر در اینجا مساله عالی می‌شود، همین مطلب را شما به عنوان یك دایره وسیع‌تر و شمول‌تر نسبت به مسائل یهودیت و نصاری و امثال ذلك برقرار كنید خب چرا ما باید از نصاری دور باشیم، چرا از مسیحیت باید دور باشیم مگر آنها خدا ندارند مگر آنها پیغمبر ندارند هان، آیا این دورشدن ما كمكی می‌كند نسبت به مسیر ما و اسلام ما و نزدیك شدن ما باعث از دست دادن اعتقادات ما می‌شود، یا اینكه نه آنها را جذب می‌كند، بله اگر در جایی موقعیتی بود كه این هست كه انسان بواسطه نزدیك شدن كم‌كم در اعتقادات خودش سست بشود آنجا نباید این كار انجام بشود، مساله فرق می‌كند (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصاري أَوْلِياءَ)[[3]](#footnote-3) در آنجا این مساله پیدا می‌شود ولی نه همسایه است، كسی است آشنا است رفیق است و این انسان خب با آنها گرم می‌گیرد صحبت می‌كند چه می‌شود آنها هم انسان هستند، آنها هم بشر هستند آنها هم، پیغمبر وقتی كه آمد این افراد را مسلمان كرد اینها از شكم مادرشان مسلمان به دنیا نیامده بودند كفار بودند همین كفار بودند همین عبده اوثان بودند آمد با اینها چكار كرد؟ از اول چوب را كشید و زد در مغزشان و گفت مسلمان بشوید یا آمد و رفت باهاشان خندید آمد نشست و با آنها خندید صحبت كرد حالت چطور است زن و بچه‌ات چطورند نمی‌دانم گرفتاری نداری اه عجب پیغمبر خوش‌اخلاقی است با اخلاق است اینطور نیست كه حالا فرض بكنید آنها بت می پرستند این نماز می خواند، ببینید این راه راه نفوذ در دلهاست راه نفوذ در دلهاست ما یك جا بودیم دو تا مسیحی بودند در آنجا داشتیم یك چیزی می‌خریدیم، ما گفتیم آنچه كه می‌گیریم برای اینها هم بگیریم من به آن شخص گفتم برای اینها هم بگذار، تعجب كرد و گفت كه قوم و خویش هستند گفتم نه و بعد آن فروشنده تعجب كرد و بعد اینها اصلا مات ماندند كه ما چكار كردیم؟ چكار داریم می‌كنیم، یك چیز عادی و ساده مگر چقدر چیز بود آقا این اشك بیچاره درآمده بود هی ما را ماچ می‌كرد هی تشكر و ده دفعه این تشكر كرد كه نمی‌دانم چیز عجیبی مثلا دیده این یك وضعیت عجیبی دیده، خب مگر پیغمبر چكار می‌كرد؟ خب حالا من این كاری كه كردم با آنها درست بوده یا نبوده؟ غلط بوده یا نه؟ گفتم كه دستور اسلام است این كه چیزی نیست، خب این نحوه و این روشی كه به اصطلاح بوده این روش روش توحید است، در روش توحید است كه منظر رائی و مرئآی رائی به آن اصل ربط و آن حقیقت ربطیه برمی‌گردد با حذف پوشش‌ها و با حذف آن شرایط و ظروفی كه آن اصل را در پوشش گرفته و نمی‌گذارد برسد، اولیا به آن اصل نگاه می‌كنند، عارف می‌آید به آن اصل نگاه می‌كند ما هم می‌آییم نه این كتش با ما فرق می‌كند ما عمامه داریم این كت و شلوار است پس این یك فاصله، بعد می‌آئیم خب ببینم اعتقادت راجع به این قضیه چیست؟ می‌گوید به نظر من فلانی و به نظر من فلانی خب دیدیم با ما فرق می‌كند خب این دو فاصله، یكی یكی هی فاصله‌ها را صحبت می‌كنیم و بعد می‌گذاریم كنار و خداحافظی می‌كنیم و راهش را می‌كشد و می‌رود خب اینكه نشد، مساله به این كیفیت نبود.

 در یك مجلسی من بودم در مدتی پیش در جایی بودیم و این حرفها در آن مجلس چند نفر نماز نمی‌خواندند و اصلا نماز را گذاشته بودند كنار و نماز نمی‌خواندند حالا حرفهای متفاوت و مسائل متفاوتی بین اینها زده می‌شود می‌خندیدیم با اینها شوخی می‌كردیم، حرف می‌زدیم انگار نه انگار كه ما شنیدیم اینها نماز نمی‌خوانند هیچ بعد كم‌كم دیدم این یكی دارد به او می‌گوید این چه آقای خوبی است گفت آقای باحالی است تعبیرش این است، حالا چه وضعیت ظاهری هم داشتند بماند آقا بعد از دو ساعت كه گفتیم و خندیدیم جلوی چشم خودم بلند شدند و رفتند نمازشان را خواندند، درست شد جلوی چشمم بلند شدند رفتند نماز ظهرشان را خواندند هردوشان بدون اینكه به من بگویند كه خجالت بكشند و بعد هم نماز خوان شدند و بعد هم ظاهرشان تغییر پیدا كرد این راهش است یا راه دیگر؟ تا انسان می‌بیند یك مخالفت در فكر و عقیده‌ای هست بلند شود و بیاید و بزند و طرد كند و برو فلان و اصلا از ما نیستی تو اصلا مسلمان نیستی تو كافر هستی تو نصاری هستی، ما برحقیم راه ما جداست كدام آخر كدام روش، روش پسندیده است كدام راه، راه پسندیده است و ما مردم را به چه طرف باید دعوت كنیم، باید به آن اصل باید دعوت كنیم یا به افكار خودمان دعوت كنیم، این مهم است به كدام این اتجاهی كه باید باشد به چه سمت باید باشد؟

1. سوره الملک «٦٧» آيه ٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الصافات «٣٧» آيه ٨ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره المائده «٥» آيه ٥١ [↑](#footnote-ref-3)